

تحلیل و تفسیر ماهیت فقهی و حقوقی فدیة با مذاقه در آثار قانونی آن

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۹/۲۹، تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۱۱/۱۸)

میلاد غلامی فرد

پژوهشگر و مولف کتب حقوقی

چکیده

طلاق فدیة یا طلاق به عوض شکل خاصی از اقسام طلاق است که زن در برابر پرداخت عوض از شوهر خود تقاضای انشاء طلاق و رهایی خود را می نماید. طلاق های خلع و مبارات نیز از دیگر اقسام طلاق است که در مقابل عوض انجام می شود به این صورت که در طلاق خلع کراهت تنها از جانب زن وجود دارد و در طلاق مبارات این کراهت طرفینی است. اصولاً زمانی که زن مالی را در ازای طلاق به شوهر می پردازد به معنای آن است که از وی کراهت دارد. اما، گاهی تحت شرایطی خاص مانند بعد مکانی اقامتگاه زوجین و وابستگی عاطفی زوجه به خانواده خود، وضعیتی ایجاد می شود که زن حاضر است در عین تسالم و سازگاری اخلاقی و بدون هیچ کراهتی، مالی را به شوهر تملیک نماید و یا مهریه خود را بذل نموده و از شوهر جدا شود. با توجه به اهمیت موضوع در مقاله حاضر قصد داریم به تحلیل و تفسیر ماهیت فقهی و حقوقی فدیة با مذاقه در آثار قانونی آن بپردازیم. روش تحقیق از نوع تحلیلی-توصیفی بوده و ابزار گردآوری داده ها فیش برداری است.

واژگان کلیدی: فدیة، طلاق، زوج و زوجه، طلاق خلع و مبارات، کراهت زوجین، مهریه



بخش اول: بررسی و شناخت فدیة

الف- فدیة در لغت

فدیة از ریشه ی فدی یا فدا می باشد^۱ که در لغت به معنی عوض، حمایت، طعام^۲، بذل است.^۳

ب- فدیة در اصطلاح

فقها کمتر به تعریف فدیة پرداخته اند و فدیة را در تعریف خلع آورده اند.

خلع در اصطلاح فقه: به معنای از هم گسستن نکاح به وسیله فدیة ای است که از طرف زوجه به زوج پرداخت می شود.^۴

فاضل مقداد در کتاب التفتیح الرائع لمختصر الشرائع، چنین می فرماید: به خلع ایقاع افتدء گفته می شود.

«کراحت زن نسبت به شوهرش به منزله ی آن است که زن اسیر دست مرد شده است و فدیة ای می دهد و خویشتن را آزاد می کند».^۵

پس از دیدگاه فقها، فدیة عوضی است که زوجه به زوج بذل می کند تا خودش را رها کند.^۶ یعنی از مرد جدا شود.

^۱- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۸، ص ۸۲؛ صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ج ۹، ص ۳۶۹؛

^۲- حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم، ج ۸، ص ۵۱۲۳.

^۳- اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۲۷؛ قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۵۵.

^۴- حلّی، مقداد بن عبد الله سیوری، التفتیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۳، ص ۳۵۹.

^۵- فخر المحققین حلّی، محمد بن حسن بن یوسف، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۳، ص ۳۷۵. شهید اول، محمد بن مکی، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج ۳، ص ۲۵۸.

^۶- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ۴، ص ۳۴۲؛ «الفدیة العوض الذی تبذله المرأة لزوجها تفتدی نفسها منه به»



فدیه در حقوق یعنی «دادن مالی از سوی زن به مرد در مقابل انجام طلاق است به عبارت دیگر مالی که زن در مقابل طلاق، به شوهر تسلیم می‌کند «فدیه» یا «فداء» می‌گویند».^۱

قانون مدنی در این مورد در ماده ی ۱۱۴۶ فرموده است: «طلاق خلع، آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می‌دهد طلاق بگیرد اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد».

از این تعریف فدیه می‌توان فهمید که فدیه مالی است که زن در مقابل طلاق به شوهرش می‌دهد و فرقی ندارد که این مال چه ویژگی‌هایی داشته باشد.

بخش دوم: کاربرد فدیه در باب خلع

در خصوص فدیه در باب خلع و مبارات می‌توان گفت، خلع، طلاق دادن در مقابل فدیه زنی است که از شوهرش کراهت دارد. پس خلع یک قسم از طلاق است و جمیع شرایط گذشته طلاق در آن معتبر است و علاوه بر آنها، فقط کراهت زوجه از شوهر در این نوع از طلاق معتبر است. ولی اگر کراهت از دو طرف باشد "مبارات" است و اگر فقط از طرف شوهر باشد نه خلع است و نه مبارات.

نهایتاً باید در این رابطه اذعان داشت ظاهر آن است که چنانچه خلع با هر یک از دو لفظ خلع و طلاق-چه هر کدام آنها از دیگری مجرد باشد یا منضم به دیگری-واقع شود، پس از آنکه زوجه بذل فدیه را انشاء کرد تا زوج او را خلع نماید، جایز است که زوج بگوید "خلعتک علی کذا" یا "انت مختلعتہ علی کذا" و به آن اکتفا می‌کند، یا پشت سر آن، قولش "فانت طلاق علی کذا" را می‌آورد. در خلع، فدیه باید به مقداری باشد که هر دو به آن راضی باشند. فدیه در طلاق تا جایی جایز است که زن به شوهر خویش در مقابل طلاق او فدیه‌ای بدهد. البته این زمانی است که زن می‌ترسد بر خلاف حدود الهی رفتار شود. از ارکان طلاق خلع، پرداخت فدیه توسط زوجه در ازای دادن طلاق از سوی زوج است. بنابراین طلاق خلع، بدون فدیه صحیح نخواهد بود. این موضوع در طلاق مبارات، نیز صادق خواهد بود.

۱- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۴۶. طاهری، حبیب‌الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۲۷۷.



بخش سوم: نظریات فقهی در مورد فدیة

فقه‌ها در مورد احکام طلاق خلع، نظرات زیادی ارائه داده‌اند یکی از این احکام در مورد ماهیت فدیة است. مثلاً صاحب جواهر آن را ایقاع می‌داند.^۱ برخی دیگر آن را به تراضی می‌دانند.^۲ با این حال، عمده نظرات فقه‌ها را می‌توان در دو قالب ماهیتی قراردادی و اختلاطی از ایقاع و قرارداد جای داد که در ادامه به صورت جداگانه به هریک پرداخته می‌شود.

نظریه اول: ماهیت قراردادی

فقیهانی که قائل به مشروعیت طلاق به عوض هستند، اصولاً بر این عقیده‌اند که این نوع طلاق در جرگه معاوضات قرار می‌گیرد.^۳ به همین دلیل، لزوم وجود اراده دو طرف و ایجاب و قبول لفظی را شرط می‌دانند^۴ که به وضوح دلالت بر قبول ماهیت قراردادی دارد. با پذیرش ماهیت قراردادی، با کنکاش در آراء فقه‌ها می‌توان این نظریه را در قالب سه نوع عقد جای داد:

۱- صلح از جمله عقود است که امکان درج طلاق به عوض در آن ممکن است. علت این امر آن است که عقد صلح گستره وسیعی از اعمال حقوقی را در بر می‌گیرد به این صورت که در تعریف آن گفته شده است؛ "صلح تراضی و تسالمی است بر امر تملیک عین یا منفعت یا اسقاط حق و غیر اینها."^۵

تعریف مذکور جامعیت این عقد را آشکار می‌سازد. علاوه بر این بیان شده که عقد صلح بین مسلمین جایز است مگر اینکه حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند.^۶ طلاق فدیة می‌تواند یکی از عوضین عقد صلح به حساب آید و فدیة یا مالی که زن به شوهرش پرداخت می‌کند

۱. نجفی، محمدحسن؛ جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۳۳، ص ۱۷.

۲- سبحانی تبریزی، جعفر؛ نظام الطلاق فی الشریعة الاسلامیه الغراء؛ ص ۳۹۰.

۳. حسینی مراغی، سیدمیر عبدالفتاح بن علی؛ العناوین الفقیه، ج ۲، ص ۴۵۴.

۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الفهم الی تنقیح شرایع الاسلام، ج ۹، ص ۳۷۵.

۵. اصفهانی، سیدابوالحسن، وسیله النجاه، ج ۲، ص ۸۲.

۶. طوسی، محمدبن حسن، تهذیب الحکام، ج ۹، ص ۲۲۹.



عوض دیگر این قرارداد خواهد بود. بنابراین زن به شوهرش می گوید که این فدیة را به تو صلح کردم در قبال اینکه مرا طلاق دهی و سپس مرد نیز با قبول فدیة او را طلاق می دهد.^۱

۲- یکی از عقودی که برخی اعتقاد دارند می تواند توجیه گر ماهیت طلاق به عوض باشد عقد جعالة است. به این صورت که طلاق به عوض در چارچوب قرارداد جعالة و با رعایت شرایط آن ارائه می گردد. فقها جعالة را التزام به عوضی معلوم در برابر عملی حلال تعریف کرده اند.^۲

عقد جعالة با توجه به تعریفی که شد قابلیت آن را دارد که بسیاری از اعمال حقوقی را در خود جای دهد که از آن جمله می توان به طلاق به عوض اشاره نمود به این گونه که زن مالی را به عنوان جعل در برابر انجام عمل معینی (طلاق) به شوهر می دهد که در این صورت عقد جعالة صحیحی شکل گرفته است^۳ و دیده می شود که برخی فقیهان فدیة را به عنوان جعل در جعالة پذیرش می کنند.^۴

۳- حالت دیگری که می توان ماهیت قراردادی طلاق به عوض را در آن قالب گنجانند، قرار دادن این طلاق در یک عقد معوض به یکی از عوضین است. عوض دیگر نیز مالی است که زن در ازای طلاق به مرد پرداخت می کند. عموم آیه شریفه "او فوا بالعقود" صحت این عقد را تأیید می کند.^۵

عده ای از فقیهان بر این قالب های قراردادی خرده گرفته اند و بیان داشته اند که شمول ادله صلح و جعالة و غیره در مورد طلاق به عوض به شدت مورد تردید است. زیرا طلاق و نکاح مربوط به امور عبادی است و چنانچه آن را از عبادات خارج بدانیم باز هم به مانند بیع و اجاره از امور عقلایی محض نیستند که انسانها هر گونه که بخواهند در آنها دخل و تصرف نمایند. عوض

۱. قمی، میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن، رسائل المیزای قمی، ج ۱، ص ۴۹۸.

۲. مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ص ۲۷۳.

۳. صفایی، سیدحسین و امامی، اسداله، حقوق خانواده، ج ۱، ۲۰۳.

۴. محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۳، ص ۳۹۷.

۵. قمی، میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن، رسائل المیزای قمی، ج ۱، ص ۴۸۷.



قرار دادن طلاق در صلح و جعاله و عقود معوض امری غیر متعارف بوده که عموماً منصرف از آن است.^۱

در پاسخ می‌توان گفت که اولاً، طلاق یک عمل صرف عبادی نیست و شاید بتوان بر این باور بود که جنبه معاملی آن بر جنبه عبادی غلبه دارد. ثانیاً، مانعی وجود ندارد که بر اساس آن نتوان اعمال مرتبط با عبادات را در قالب عقود معاوضی ارائه نمود. از طرفی اینکه گفته شده قرار دادن طلاق در عقودی مانند صلح و جعاله غیر متعارف است نیز خللی به این نظر وارد نمی‌کند، زیرا همان گونه که بیان شد این گونه عقود گستره وسیعی از اعمال حقوقی را شامل می‌شوند هر چند که آن عمل از جمله اعمال غیر متعارف باشد.

نظریه دوم: ماهیت اختلاطی

در نظرات دیگری که راجع به طبیعت طلاق به عوض ذکر گردیده علاوه بر توجه به بعد توافق زن و شوهر، به اراده مرد به عنوان یک عمل حقوقی جدا نیز توجه شده است. به همین دلیل، در این آراء ترکیبی از یک تراضی یا توافق اراده زن و شوهر در کنار یک اراده یکجانبه (ایقاع) دیده می‌شود. این عمل حقوقی ترکیبی در قالب‌های گوناگون معرفی گردیده است:

۱- از جمله مواردی که می‌تواند مصداق عملی از یک قرارداد و ایقاع به حساب آید به این صورت است که طلاق به عوض را به شکل شرطی در ضمن عقد لازم در نظر بگیریم. برای مثال زن می‌تواند در طی یک توافق لازم مانند صلح در ازای بذل مهریه خود بر مرد شرط نماید که او را طلاق دهد و یا اینکه مالی را به شوهرش بفروشد و در ضمن این عقد بیع شرط طلاق دادن خودش را نماید که در اینجا عموم قاعده المؤمنون عند شروطهم صحت شرط فوق را تأیید می‌کند.^۲

ممکن است ایراد شود که این مورد طلاق به عوض محسوب نمی‌شود زیرا طلاق به مانند یک معاوضه واقعی در مقابل عوض قرار نگرفته است و یکی از عوضین قرارداد معاوضی به حساب نمی‌آید تا مصداق طلاق به عوض شود. ایراد مذکور وارد نیست از این جهت که در میان فقها

۱. سبحانی تبریزی، نظام الطلاق فی الشریعه الاسلامیه الغراء، ص ۳۹۲.

۲. قمی، میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن، رسائل المیزای قمی، ج ۱، ص ۵۰۹.



معروف است که شرط، قسطی از ثمن به حساب می آید. به عبارت دیگر، شرط قسمتی از عوض بوده که به صورت جدا در نظر گرفته شده است اما در یک معامله به صورت کلی در کنار عوض اصلی یک کل را تشکیل می دهد.^۱ از آنجایی که طلاق به عوض به مانند طلاق خلع نیست و عوض در آن میزان مشخصی ندارد این حالت می تواند مصداقی از طلاق به عوض به حساب آید.

۲- ممکن است زوجه مالی را به زوج هبه نماید و در ضمن این قرارداد شرط شود که زوج او را طلاق گوید. عقد هبه در این حالت هبه معوض نامیده می شود.^۲ این گونه طلاق می تواند از مصادیق طلاق معوض به شمار رود. در این حالت دیگر ایراد مورد قبل نیز وارد نمی شود.

۳- از جمله مواردی که یک ایقاع در کنار یک توافق در یک معامله جمع می شود و می تواند مصداق طلاق به عوض قلمداد گردد این است که در ضمن طلاق شرط شود که زن مالی را به شوهر بدهد مثلاً در قالب شرط ضمن ایقاع.^۳

در میان فقها این سؤال مطرح شده که آیا می توان التزامی را به صورت شرط در ضمن یک ایقاع مطرح نمود یا خیر. مشکل از آنجا ناشی می شود که شرط با تراضی محقق می شود و مشروط علیه باید آن را قبول نماید. این در حالی است که ایقاع با یک اراده واقع می گردد. در این میان، عده ای از فقیهان معتقدند که تحقق یا عدم تحقق شرط به نفوذ ایقاع لطمه ای وارد نمی سازد و شرط ضمن طلاق را به صراحت در نوشته های خود مورد پذیرش قرار داده اند.^۴ البته در مقابل دسته ای در این باره نوشته اند که مستفاد از اخبار این است که شرط قائم به دو

۱. خمینی، البیع، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، رساله عملیه متاجر وحید بهبهانی، ص ۱۳۰.

۳. قمی، میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن، رسائل المیزای قمی، ج ۱، ص ۵۱۸.

۴. طباطبایی یزدی، عروه الوثقی، ج ۲، ص ۳۱.



شخص یعنی مشروط له و مشروط علیه است و بر همین اساس بیان داشته‌اند که شرط در طلاق راه ندارد.^۱

بخش چهارم: ماهیت قراردادی فدیة

فدیة‌ای که در طلاق خلع هست در واقع قراردادی میان زن و مرد را ایجاد می‌کند. چون همانگونه که از تعریف خلع برمی‌آید این عمل حقوقی با اراده زوج به تنهایی واقع نمی‌شود بلکه اراده زوجین در تحقق آن نقش اصلی دارد؛ به بیان دیگر این عمل حقوقی مانند طلاق ساده نیست که صرفاً زوج در مورد جدایی تصمیم گیرد بلکه طرفین با یکدیگر توافق می‌نمایند که به دلیل عدم تمایل زوجه در ادامه زندگی و کراهتی که نسبت به زوج خویش دارد، مالی را به وی ببخشد و او نیز در برابر گرفتن آن مال زن را به گونه‌ای رها می‌سازد که در زمان عده قابل رجوع نباشد.

بر این اساس اراده طرفین به صورت ایجاب و قبول دخالت دارد؛ یعنی یا زوجه پیشنهاد رهایی خویش را در مقابل پرداخت مالی می‌کند و زوج او را قبول می‌نماید و یا برعکس زوج پیشنهاد جدایی با پرداخت مال معینی را می‌نماید و زوجه قبول می‌کند.

پس در واقع چنان که فقها و حقوق دانان در این مورد بحث کرده‌اند، در طلاق خلع و مبارات و فدیة‌ای که در آن وجود دارد، قرارداد و عقدی وجود دارد هر چند برخی فقها و حقوق دانان به این امر اشاره نکرده‌اند^۲ ولی مستفاد از نظرات آنان، قراردادی میان آنها به وجود می‌آید.

الف) قرارداد معاوضی

قانون مدنی ایران نیز خلع را به گونه‌ای تعریف کرده است که این اجمال را برطرف نمی‌سازد.

۱. انصاری، مکاسب، ج ۲، ص ۳۱۹؛ به نقل از مافی، همایون؛ فرزندگان، محمد؛ ظهوری، سمیه؛ بررسی فقهی و حقوقی ماهیت طلاق به عوض؛ دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه حقوق اسلامی، سال نوزدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، صص ۴۴۷-۴۶۶.

۲- عمانی، حسن بن علی بن ابی عقیل حذاء، حیاة ابن ابی عقیل و فقهه، ص ۴۸۹؛ نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۳، ص ۵۳؛ طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۲۷۸.



به موجب ماده ۱۱۴۶ ق.م: «طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد در مقابل مالی که به شوهر می دهد طلاق بگیرد اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد.»

از تعریف مذکور به خوبی بر نمی آید که آیا خلع معاوضه است یا ایقاع و در صورت اول آیا مالی که زوج می پردازد در مقابل طلاقی است که زوج به اراده خود به طور مستقل انشاء می کند و یا اینکه با پرداخت مال خود به خود جدایی حاصل می شود و در صورت دوم مالی که زوج می پردازد چه نقشی در خلع دارد؟

برخی از حقوق دانان مثل دکتر امامی از طرفی خلع را از عقود معاوضی حقیقی محسوب ننموده^۱ ولی از طرف دیگر آن را معاوضه حقیقی قلمداد کرده است و می گوید:

«بستگی بین طلاق و فدیة طوری است که بدون یکی دیگری واقع نمی شود، در این امر فرقی نمی نماید که صیغه طلاق خلع به کلمه مشتق از طلاق گفته شود یا به کلمه مشتق از خلع اکتفاء گردد؛ زیرا تفکیک آن دو برخلاف مقصود زن و شوهر است. بنابراین با آنکه طلاق ایقاع مستقلاً است در مورد خلع، یکی از دو عوض قرار گرفته است و ناچار باید حکم عقد معاوضی را بر آن جاری ساخت.»^۲

ایشان پس از این بیان نتیجه می گیرد که با بطلان فدیة طلاق باطل است و تاکید می کند که طلاق خلع مهمتر است و بستگی طلاق و فدیة به یکدیگر مانند بستگی دو مورد عقد معاوضی می باشد و در صورت بطلان فدیة طلاق خلع واقع نمی شود.^۳

همچنین در خصوص تاثیر تلف فدیة قبل از قبض به گونه متعارض سخن می گوید: یعنی در عین حال که خلع را معاوضه حقیقی محسوب نمی کند و زن را مسئول بدلی آن مال می داند،

۱- امامی، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۵۱.

۲- امامی، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۵۳، ۵۴، ۵۵.

۳- همان.



از سوی دیگر آن را معاوضه حقیقی به شمار آورده و تلف فدیة قبل از قبض را موجب بطلان طلاق می‌داند.^۱

پس در این دیدگاه بین زن و شوهر معاوضه صورت می‌گیرد به این صورت که زن مقدار معینی فدیة به شوهر خود می‌دهد تا در عوض آن، شوهر او را طلاق دهد. به عقیده برخی دیگر از استادان حقوق نیز طلاق خلع به دو عمل حقوقی جداگانه تحلیل می‌شود:^۲

۱- ایقاعی که سبب جدایی زن و مرد است.

۲- قراردادی که سبب تملیک فدیة به شوهر می‌شود و در برابر حق رجوع شوهر را از بین می‌برد.

به بیان دیگر خلع مخلوطی از یک عقد و یک ایقاع است؛ یعنی ابتدا قراردادی بین زوجین منعقد می‌شود که به موجب آن زوجه فدیة را به زوج تملیک می‌کند و نیز زوج حق رجوع را از خود ساقط می‌کند و آنگاه زوج با اراده خویش و بدون دخالت اراده زوجه، مبادرت به طلاق می‌نماید.

ب) جواز قرارداد فدیة

از بررسی آرای فقها و عقاید نویسندگان حقوقی و قانون مدنی چنین استنباط می‌شود که ماهیت طلاق خلع در حاله‌ای از ابهام باقی است و آرای متعارضی در این خصوص ابراز شده است و از مطالعه آیه کریمه قرآن و روایات رسیده در این خصوص به خوبی استنباط می‌شود که تحلیل‌های ارائه شده خالی از نقص و تعارض و ابهام نیست.

واقعیت آن است که آیه ۲۲۹ سوره بقره صرفاً در مقام بیان جواز خلع و افتدا می‌باشد؛ به موجب این آیه هرگاه زوجه از زوج خویش تنفر داشته و بیم نافرمانی و عصیان رود می‌تواند مالی را به زوج خود ببخشد تا او را رها سازد؛ به بیان دیگر آیه شریفه در مقام بیان اصل حکم

۱- همان، ص ۵۳.

۲- کاتوزیان، ناصر، حقوق خانواده، ج ۱، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.



جواز خلع با رعایت سایر شرایط است ولی نحوه اجرای آن و شرایط لازم برای تحقق خلع بیان نشده است.

همچنین روایاتی که در این خصوص وارد شده به اصل جواز خلع تصریح دارد^۱ و لیکن در کیفیت توافق و تعیین ماهیت آن روایات مختلف است و همین امر سبب اختلاف نظر در میان حقوقدانان شده است. از طرفی در برخی روایات خلع نوعی معاوضه است که به صرف توافق و پرداخت مال از ناحیه زوجه و قبول زوج یا پیشنهاد زوج و قبول زوجه به پرداخت مال در مقابل رهاسازی او خلع واقع می‌شود و در برخی از همین روایات تصریح شده است که خلع کافی است و نیازی به اجرای طلاق نیست. و از سوی دیگر در برخی روایات صرف توافق و پرداخت مال کافی نیست بلکه باید زوج اقدام به انشاء طلاق نماید.^۲

پس هر چند آیات و روایات بر جواز فدیة دلالت تصریح دارند و قانون مدنی نیز در موادی جواز فدیة را بیان کرده است ولی اختلاف فقها و حقوق دانان در مورد ماهیت فدیة است که این مورد هم به دو صورت می‌توان حل کرد:

۱- فدیة و طلاق خلع را از یک جهت ایقاع و در جهت دیگر معاوضه محسوب کرد.

۲- ماهیت فدیة در طلاق خلع، صلح است.

ج) قالب قرارداد فدیة

هر چند حقوق دانان در مورد ماهیت فدیة اختلاف دارند مثلاً برخی از حقوق دانان گفته‌اند: «از نظر تحلیلی می‌توان طلاق خلع و مبارات را در حکم عقد معاوضی دانست که یک مورد آن، ایقاع و مورد دیگر آن فدیة است و بستگی بین آن دو مانند بستگی بین ثمن و مثنی در بیع می‌باشد که وجود حقوقی هر یک منوط بوجود حقوقی دیگری است. بنابراین علت تحقق هر یک تحقق دیگری خواهد بود. لذا چنانچه بجهتی از جهات فدیة باطل باشد طلاق واقع نمیشود و الا طلاق بر خلاف قصد طرفین واقع شده است، زیرا هیچ یک قصد تحقق طلاق ساده نداشته‌اند. می‌توان طلاق را در مورد طلاق خلع و مبارات امر مستقلاً دانست که فدیة

۱- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۲۷۹.

۲- همان، ص ۲۸۰. نوری، محدث، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۳۷۹.



جهت و داعی بر طلاق باشد که شوهر را بر آن برانگیخته است، ولی بصورت عقد معوض منعقد میگردد و طبیعت ایقاعی طلاق تغییر نمینماید، لذا هرگاه فدیة بجهتی از جهات باطل باشد طلاق باطل نبوده و تابع وضعیت طبیعی خود است، یعنی هرگاه طلاق طبعیه رجعی باشد رجعی است و الا باین است. بالعکس آنکه فدیة علت طلاق قرار گرفته باشد که با بطلان فدیة طلاق باطل خواهد بود. هر یک از دو نظریه بالا بین فقهای امامیه طرفدارانی دارد. مشهور متأخرین از فقهای امامیه پیروی از نظریه دوم نموده و بر آنند که با باطل بودن فدیة طلاق صحیح است.^۱

از ماده «۱۱۴۶» ق.م. که طلاق خلع را تعریف می نماید، هیچ یک از دو نظریه استنباط نمی شود. آنچه به نظر می رسد در طلاق خلع شوهر به قصد رسیدن به فدیة زن خود را طلاق می دهد و چنانچه فدیة به او داده نمی شد زن را رها نمی نمود و زن نیز چنانچه طلاق واقع نمی شد فدیة به شوهر نمی داد، لذا هر یک از طلاق و فدیة در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند و این امر طبیعت حقیقی معاوضه است.^۲

ولی نکته ای که حقوق دانان به آن توجه نکرده اند در ادامه ماده ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ آمده است. بر اساس ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی، «طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد، در مقابل مالی که به وی می دهد، طلاق بگیرد؛ اعم از اینکه مال مزبور عین مهر یا معادل آن یا بیشتر یا کمتر از مهر باشد.»

به دستور ماده بالا هر مقداری که بین زن و شوهر توافق شود ممکن است زن در مقابل طلاق خلع به شوهر خود بذل نماید. بنابراین ممکن است فدیة عین مهر یا معادل آن یا بیشتر و یا کمتر باشد.^۳

و براساس ماده ۱۱۴۷ قانون مدنی: «طلاق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشد ولی در این صورت عوض باید زائد بر میزان مهر نباشد.»

۱- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۵۳.

۲- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۵۳.

۳- همان، ص ۴۸.

بنابر صریح ماده بالا در طلاق مبارات عوضی که زن در مقابل طلاق به شوهر می دهد نباید زائد بر میزان مهر باشد. بنابراین ممکن است فدیة در طلاق خلع عین مهر یا معادل مهر یا کمتر قرار داده شود. فلسفه این امر آن است که در طلاق مبارات که کراهت از ناحیه زوجین می باشد، دور از انصاف است که برای انحلال نکاح بیش از آنچه مهر قرار داده شده زن بذل نماید. بعضی از فقهاء به استناد روایتی در مبارات دادن فدیة به مقدار مهر را اجازه نداده اند. لذا در صورتی که در طلاق مبارات بیش از مقدار مهر فدیة قرار داده شود شوهر زائد بر مقدار مهر را مالک نمی شود.^۱

چنان که در این دو ماده آمده است و حقوق دانان مقدار فدیة را بیان کرده اند؛ می توان نتیجه گرفت که مقدار فدیة به توافق و صلح زن و شوهر حاصل می شود. یعنی قالب قرارداد فدیة، صلح و توافق زوجین است. از این رو است که حقوق دانان بر این عقیده اند که «فدیة» می تواند عین باشد یا دین و یا منفعت، مهر باشد و یا نفقه در ذمه شوهر باشد.^۲ چون زوجین بر اساس صلح و سازش بر این امر اتفاق نظر پیدا کنند. فقهاء هم با توجه با روایات بر این عقیده اند که فدیة هر چیزی می تواند باشد از نفقه گرفته تا خود مهر باشد.^۳

«أَنْ يَخْلَعَهَا بِمَا تَرْضَى عَلَيْهِ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ»^۴ یعنی «مرد زن را خلع می کند، در مقابل هر چه که بتراضی برسند خواه کم باشد و خواه زیاد».

«حَلَّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْهَا مَا وَجَدَ».^۵

۱- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۴۹.

۲- طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۲۷۸.

۳- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳، ص ۱۹؛ مغنیه، محمد جواد، فقه الإمام الصادق علیه السلام، ج ۶، ص ۱۹؛ تبریزی، جعفر سبحانی، نظام الطلاق فی الشریعة الإسلامية الغراء، ص ۳۶۷.

۴- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۳۱۸؛ طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۹۸.

۵- کاشانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی، الوافی، ج ۲۲، ص ۸۹۰؛ عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۲۸۰.



«أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِهَا مَا قَدَرَ عَلَيْهِ»^۱

این روایات نشان می‌دهند که مقدار فدیة می‌تواند هر چیزی باشد و اراده زن و مرد بر آن است.

بخش پنجم: آثار قرارداد فدیة

فقها و حقوق دانان بر این عقیده‌اند که طلاق خلعی زمانی صورت می‌گیرد که زن کراهت شدید از شوهر داشته باشد و با پرداخت فدیة، خود را از دست شوهر با طلاق نجات می‌دهد. در واقع در طلاق خلع دو رکن وجود دارد:

۱- کراهت شدید

۲- پرداخت فدیة

بنابراین وقتی زن و مرد در مقدار فدیة به توافق و صلح برسند، آثار این قرارداد عبارت است از:

۱- جدایی

زمانی که زوجه فدیة را به زوج تحویل می‌دهد، این زوجین از هم جدا می‌شوند هر چند برخی از محققان بر این عقیده‌اند که باید صیغه طلاق خوانده شود. ولی فرقی در جدایی آنها ندارد. چون برخی از محققان نیز بر این عقیده‌اند که با پرداخت فدیة، طلاق و جدایی حاصل می‌شود.^۲ در این حالت زوجه باید عده طلاق را نگه دارد و در این مدت اگر به فدیة رجوع کرد طلاق رجعی می‌گردد؛ مانند طلاق از موارد جدایی محسوب می‌شود که تکرار آن بیش از دو بار موجب حرمت نکاح می‌گردد و سایر آثار طلاق را دارد. و شاید به دلیل آنکه این جدایی آثار طلاق را داشته و در برخی روایات تعبیر شده است که «خُلِّعَهَا طَلَّاقُهَا»^۳ با وجود

۱- کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۱۴۰؛ مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۱، ص ۲۳۵.

۲- رک: المقنعة: ص ۵۲۸، المقنع، ص ۱۱۷، المبسوط، ج ۴: ص ۳۴۴.

۳- کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۱۴۴؛ احسائی، ابن ابی جمهور، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزیه، ج ۳، ص ۳۹۴.



آنکه مشهور بر این باورند که خلع به تنهایی برای جدایی زوجین کافی است ولی آن را طلاق محسوب نموده‌اند.

از بررسی روایات چنین استنباط می‌شود که جدایی زوجین به صرف توافق بر جدایی در مقابل پرداخت مال از ناحیه زوجه حاصل می‌گردد و نیاز به انجام تشریفات خاص و اجرای صیغه طلاق نیست. و این جدایی همان آثار طلاق را دارد. بنابراین دلیلی وجود ندارد که چنین توافقی را طلاق بنامیم و اصولاً تعبیر به طلاق خلع مجازی است. با وجود آنکه می‌دانیم خلع یک ماهیت حقوقی دو جانبه است که اراده زوجین در ایجاد آن نقش دارد در حالی که طلاق با اراده زوج و بدون نیاز به قبولی و مشارکت زوجه تحقق می‌یابد. تنها توجیهی که ممکن است برای این نامگذاری شود آن است که در برخی روایاتی که خلع را به تنهایی برای جدایی کافی دانسته آن را طلاق نامیده و ظاهر این تعبیرها به چنان برداشتی منجر شده است و لیکن از آنجا که یقین داریم خلع از لحاظ مفهوم و کیفیت انشا با طلاق متفاوت است و نمی‌توانند این دو یک مفهوم و یک عمل حقوقی محسوب شوند بلکه صرفاً از لحاظ آثار و شرایط انشاء یکسان هستند، می‌توان چنین گفت که در آن دسته از روایات که خلع به طلاق تعبیر شده است به لحاظ این مشابهت است و در این بیان نوعی تشبیه به کار رفته است؛ یعنی روایتی که می‌گوید: «الْمُخْتَلَعُ ... خُلِعَها طَلَقُها»^۱ و یا «عِدَّةُ الْمُخْتَلَعِ مِثْلُ عِدَّةِ الْمُطَلَّغَةِ»^۲ به لحاظ مشابهت زیاد در شرایط و آثار است. پس می‌توان گفت در این قبیل روایات نیز با وجود آنکه خلع دقیقاً همان طلاق نیست ولی چون دارای شرایط و آثار یکسان هستند از لحاظ این تشابه به یکدیگر تشبیه شده‌اند و در نتیجه خلع در واقع طلاق نیست بلکه به لحاظ آثار و شرایط به منزله طلاق محسوب می‌شود و اطلاق طلاق بر آن مجاز است و نمی‌توان آن را طلاق حقیقی دانست. هرچند که همان آثار را دارد یعنی طبق معمول راه جدایی زوجین طلاق و یا در موارد مشخص به فسخ نکاح است ولی درموردی که تنفر زوجه سبب اختلاف، دلسردی و نافرمانی

۱- مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۱، ص ۲۴۱.

۲- کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۱۴۴؛ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۶، ص ۱۴۴.



می شود شارع مقدس به تصریح قرآن و روایات این طریق را برای جدایی مجاز شمرده است که با توافق حاصل می شود.

از کلام برخی فقها نیز، هر چند گاهی تعبیر به طلاق نموده اند، استنباط می شود که خلع از عقود معاوضی بوده و به صرف توافق جدایی حاصل می شود و نیازی به اجرای طلاق نیست؛^۱ در نتیجه اطلاق طلاق بر آن نوعی مجاز و ناشی از شباهت موجود در آثار و شرایط ایجاد آن است.

به لحاظ اهمیت بحث نظر برخی از فقهای بزرگ، که به طور صریح یا ضمنی مؤید این نظر هستند، به اختصار نقل می شود:

۱. شیخ مفید در کتاب مقنعه می گوید: «در خلع جدایی زوجین با توافق یکدیگر و پس از پرداخت مالی از ناحیه زوجه به زوج واقع می شود».^۲

۲. شیخ صدوق می گوید: «هر گاه از جانب زوجه اظهار تنفر و کراهت نسبت به زوج و نافرمانی شدید باشد برای زوج جایز است که مالی را از او بگیرد و در اثر این توافق زوجه از او به نحو بائن جدا می گردد».^۳

۳. سید مرتضی تصریح می کند که خلع موجب جدایی زوجین به نحو بائن می گردد و هر جدایی طلاق محسوب نمی شود. و از این حیث که خلع مانند طلاق از تعداد دفعات مجاز طلاق محسوب می شود، به منزله طلاق و جایگزین آن محسوب می گردد؛ یعنی به دلیل تشابه در آثار به نحو مجاز طلاق گفته می شود و در واقع طلاق نیست بلکه خلع خود عمل حقوقی مستقلی است.^۴

۱- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه، ج ۷، ص ۳۸۴.

۲- شیخ مفید، المقنعه، ص ۵۲۸.

۳- شیخ صدوق، المقنعه، ص ۱۱۷.

۴- سید مرتضی، المسایل الناصریات، ص ۲۵۰.



۴. شهید ثانی در مسالک تصریح می نماید که خلع معاوضه است و نیاز به اراده زوجین داشته و پس از تحقق محتاج به اجرای صیغه طلاق نیست.^۱

۵. بحرانی نیز به طور مکرر بر این تصریح کرده و می گوید: «از روایت حلبی و جمیل بن دراج و عمل ثابت بن قیس در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و روایت دیگری که در این مورد وارد شده است، استنباط می گردد که خلع عقد معاوضی است و نیاز به اراده طرفین دارد و با وجود توافق زوجین بر جدایی پرداخت مال توسط زوجه، خود به خود جدایی حاصل شده و نیاز به اجرای صیغه طلاق نیست؛ حتی از بعضی روایات عدم مشروعیت طلاق پس از وقوع خلع استنباط می شود.^۲ از کلام بسیاری از فقهای که آن را طلاق محسوب نموده اند نیز استنباط می شود که ایشان نیز خلع را نوعی معاوضه و عقد تلقی می کرده اند و از تحلیل های آنها این امر به خوبی آشکار می گردد.^۳ ولی شاید به دلیل ظاهر روایاتی که تعبیر به طلاق نموده آنها نیز الهام گرفته و خلع را طلاق نیز نامیده اند.

ولی برخی از حقوق دانان به تبع از قانون مدنی (ماده ۱۱۴۶)، خلع را طلاق می دانند. یعنی بعد از این که زوجه فدیة را پرداخت کند، مرد نیز باید صیغه طلاق را بخواند تا بین آنها جدایی بیافتد.

«طلاق اگر چه ایقاع است و برای انعقاد آن احتیاج بموافقت و قبول زن ندارد، ولی هرگاه بصورت خلع باشد باعتبار آنکه طلاق در مقابل بذل مالی که زن می دهد واقع می شود، مانند عقد دارای دو طرف می باشد که یکی زن و دیگر شوهر است و به توافق دو اراده که ایجاب و قبول است محقق می گردد. بنابر قولی که اقوی شمرده شده است، صیغه طلاق خلع ممکن است مشتق از کلمه طلاق یا از کلمه خلع باشد، که پس از بذل مال از طرف زن (به منظور

۱- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۳۶۶.

۲- بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۵، ص ۵۸۷.

۳- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۴، ص ۴۲۱؛ حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، ص ۷۲۳؛ حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۳۶.



تحقق طلاق خلع) اجرا می‌گردد. مثلاً چنانکه زن به شوهر بگوید: فلان مقدار بتو می‌دهم که تو مرا طلاق خلع دهی، و شوهر در جواب بگوید: خلعتک علی کذا یا آن که بگوید: انت مختلعه علی کذا کافی می‌باشد. چنانچه پس از عبارت مزبور نیز شوهر بگوید: انت طالق علی کذا، تأکیدی بیش نیست، همچنان که شوهر می‌تواند در جواب زن بگوید: انت طالق علی کذا و هرگاه پس از آن بگوید انت مختلعه علی کذا. تأکیدی نموده است.^۱

پس طلاق خلع به دو صورت واقع می‌شود:

یکی آنکه پس از توافق بر مقدار بذل، مرد قبلاً صیغه طلاق خلع را می‌گوید و سپس زن اعلام قبول می‌نماید.

دومی آن که قبلاً زن درخواست طلاق در مقابل بذل می‌نماید و بعداً شوهر او را طلاق خلع می‌دهد.

ولی برخی دیگر از حقوق دانان آورده اند:

«مقدمتاً ذکر این نکته ضروری است که در خلع بر خلاف طلاق های معمولی علاوه بر اراده شوهر، موافقت زن نیز لازم است، زیرا طلاق در مقابل مالی که زن می‌بخشد انجام می‌گیرد؛ لذا خلع مانند عقد محتاج به اراده دو طرف است:

الف) اراده زن در جهت بخشیدن مال. ب) اراده شوهر در جهت قبول مال مزبور و انجام طلاق.

پس از ذکر مقدمه فوق، می‌گوئیم که در خصوص صیغه خلع در فقه دو نظر وجود دارد:^۲

گروهی معتقدند که اجرای صیغه خلع دو مرحله‌ای است؛ در مرحله نخست زن می‌گوید: این مال را به تو می‌دهم که مرا طلاق دهی، و مرد در جواب می‌گوید: خلعتک علی کذا (تو را در مقابل آن مال خلع کردم) و در مرحله دوم، (پس از گفتگوی پیش)، مرد صیغه طلاق را جاری می‌سازد. یعنی می‌گوید: انت طالق (تو را هستی).^۳

۱- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۴۸.

۲- سید مصطفی محقق داماد، بررسی فقهی حقوق خانواده - نکاح و انحلال آن، ص ۴۲۶.

۳- شهید ثانی، شرح لمعه، ج ۲، ص ۱۴۷.

به موجب این نظریه، خلع عقدی است که میان زن و شوهر انجام می گیرد؛ زن مالی می دهد و شوهر متعهد می گردد که در قبال آن، طلاق را واقع نماید و لذا بایستی متعاقب آن به جهت انجام تعهد مزبور صیغه طلاق جاری گردد و گرنه در غیر این صورت جدائی حاصل نخواهد شد.^۱ مستند این نظریه، روایت موسی بن بکیر از امام کاظم (ع) است که فرمود: «الْمُخْتَلَعَةُ يَتْبَعُهَا الطَّلَاقُ»^۲ یعنی بایستی پس از خلع صیغه طلاق جاری گردد.

گروهی دیگر معتقدند که خلع یک مرحله بیشتر ندارد؛ و به دو صورت زیر می توان خلع را اجرا نمود:

صورت اول، اینکه نخست زن می گوید: من این مال را به تو می بخشم که مرا طلاق دهی، و مرد در جواب می گوید: «خلعتک علی کذا»، و دیگر لازم نیست مجدداً بگوید: «انت طالق» و اگر بگوید: تأکید ییش نیست. هم چنانکه شوهر می تواند در جواب زن «خلعتک علی کذا» نگوید، بلکه مستقیماً بگوید: «انت طالق علی کذا».^۳

صورت دوم، اینکه شوهر ابتداً (قبل از زن) بگوید: خلعتک علی کذا، و زن در جواب قبول کند، در این صورت نیز مجدداً آوردن صیغه طلاق لازم نیست. هم چنانکه ابتداً شوهر می تواند بگوید: «انت طالق علی کذا» و زن قبول کند، و دیگر آوردن «انت مختلعه» لازم نیست.

به موجب نظریه دوم، طلاق خلع از انواع عقود است؛ یک طرف عقد، بذل و بخششی است که از ناحیه زوجه انجام گرفته، و طرف دیگر آن ابانۀ (جدائی) نکاح توسط زوج. و به عبارت دیگر، صلحی است که میان زوج و زوجه بر اسقاط زوجیت از یک سوی، و تملیک فدیۀ از سوی دیگر منعقد گردیده است.

۱- عمانی، حسن بن علی بن ابی عقیل حذاء، حیاة ابن ابی عقیل و فقهه، ص ۴۸۸؛ آبی، فاضل، حسن بن ابی طالب یوسفی، کشف الرموز فی شرح مختصر النافع، ج ۲، ص ۲۳۴؛ شهید اول، محمد بن مکی، غایۀ المراد فی شرح نکت الارشاد، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۳، ص ۳۱۷.

۳- علامه حلی، تذکرۀ الفقهاء، ج ۲ ص ۳۴۷؛ همو، تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۵۱؛ همو، المختلف، ص ۵۹۴.



مستند این نظریه روایات متعدده واصله از جمله، روایت اسماعیل بن بزیع است که از حضرت رضا (ع) سؤال می‌کند: آیا در طلاق خلع، بدون اجرای صیغه طلاق، جدایی حاصل می‌گردد؟ آن حضرت در پاسخ صریحا می‌گوید: آری.^۱

به نظر می‌رسد مستندات قول اخیر اقوی، و مستند گروه نخست ضعیف است، و فتوای فقهای حاضر نیز بر دوّمین نظر مستقرّ است. پس با پرداخت فدیّه، میان زن و مرد جدایی می‌افتد.

۲- حضور دو شاهد در انجام توافق

یکی دیگر از آثار پرداخت فدیّه، این است که بین زن و مرد جدایی حاصل می‌شود و چون این جدایی طلاق محسوب می‌شود نیاز به حضور شاهد دارد. بنابراین خلع به محض توافق زوجین و پرداخت مال از ناحیه زوجه در مقابل رهاسازی او از قید زوجیت تحقق یافته و موجب جدایی است و نیاز به اجرای طلاق ندارد؛ لکن این توافق آثار طلاق را دارد و برای اجرا نیز باید زوجه در حالت طهر بوده و انجام توافق در حضور دو شاهد عادل صورت گیرد.

طلاق از هر نوعی که باشد، یک امر فقهی و حقوقی و واجد آثار شرعی و قانونی می‌باشد و به همین خاطر، مانند جاری شدن صیغه عقد نکاح، باید دقیقا مطابق تشریفات و روال تعیین شده در شرع و قانون باشد و در غیر این صورت، باطل است. یکی از مهم ترین این تشریفات که در قانون مدنی بیان شده است، مربوط به خوانده شدن صیغه طلاق در حضور شهود طلاق می‌باشد.

بر اساس ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی که به نوعی مشخص کننده شرایط صحت صیغه طلاق نیز می‌باشد، حکم حضور شاهد برای طلاق و به عبارتی حکم طلاق بدون شاهد بیان شده است که بر اساس این ماده: طلاق باید به صیغه طلاق و در حضور حداقل دو نفر مرد عادل که طلاق را بشنوند واقع گردد.^۲

۱- حرعالملی، وسائل الشیعه، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۴۹۰.

۲- طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۲۶۳.



یکی از شرایط صحت طلاق در فقه امامیه، حضور دو شاهد عادل است^۱ ولی فقهای اهل سنت با این شرط مخالفند و حضور شاهد را از شرایط صحت طلاق نمی‌دانند.^۲

شیخ طوسی در جواب فقهای اهل سنت مبنی بر شرط شهادت عدلین می‌فرماید: اول: اجماع. دوم اخبار. سوم: اصل بقای عقد و جدایی نیاز به دلیل دارد. چهارم: آیات قرآن کریم.^۳

در این مورد می‌توان گفت: اجماع در صورتی معتبر است که دلیل دیگری وجود داشته باشد در حالی که در اینجا (آیات و روایات) وجود دارد لذا دلیل مستقلاً محسوب نمی‌شود. بلکه بر تائید و تاکید می‌تواند مورد استناد قرار گیرد. در مورد اصل نیز باید گفت «با وجود ادله، نوبت به اصول عملیه نمی‌شود. پس این دلیل نیز فعلاً مورد تائید نمی‌باشد.

در مورد آیات باید گفت:

«وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ قَبْلَ أَنْ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ».^۴ و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای «عده» رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده‌ای آنها را رها سازید.

«وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ قَبْلَ أَنْ أَجْلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ».^۵ و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند! اگر در میان آنان، به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد.

۱ - شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، الانتصار فی انفرادات الإمامیه، ص ۲۹۹؛ طبرسی، فضل بن حسن، المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف، ج ۲، ص ۱۹۵؛ سبزواری، علی مؤمن قمی، جامع الخلاف والوافق، ص ۴۸۱.

۲ - محمد بن اسماعیل الکحلانی، سبل السلام، ج ۳، ص ۱۰۹۹، أبو الولید محمد بن أحمد بن رشد، مقدمات ابن رشد، ج ۱: ص ۳۸۲، مالک بن انس، المدونة الكبرى، ج ۲: صص ۴۱۹ و ۴۲۰.

۳ - طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۴، ص ۴۵۴.

۴ - بقره، ۲۳۱.

۵ - بقره، ۲۳۲.



« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ^۱ ». ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه، آنها را طلاق گوید [زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند]، و حساب عدّه را نگه دارید؛ و از خدایی که پروردگار شماست بپرهیزید.

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ^۲».

و چون عدّه آنها سرآمد، آنها را بطرز شایسته‌ای نگه دارید یا بطرز شایسته‌ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید؛ و شهادت را برای خدا برپا دارید. جمع این آیات، این را می‌رساند که اجرای صیغه طلاق باید در حضور شاهدان صورت گیرد. و چون این آیات امر بر این کار دارند لذا ظهور در وجوب دارند. در مورد روایات نیز باید گفت:

۱- «أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ إِنِّي طَلَّقْتُ امْرَأَتِي لِلْعِدَّةِ بغيرِ شُهُودٍ فَقَالَ لَيْسَ طَلَّاقُكَ بِطَلَّاقٍ فَارْجِعْ إِلَى أَهْلِكَ^۳».

همین روایت نیز به گونه‌ی دیگر نقل شده است:

« مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: قَدِمَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع بِالْكَوْفَةِ فَقَالَ إِنِّي طَلَّقْتُ امْرَأَتِي بَعْدَ مَا طَهَّرْتُ مِنْ مَحِيضِهَا قَبْلَ أَنْ أَجَامِعَهَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَشْهَدْتُ رَجُلَيْنِ ذَوَى عَدْلٍ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَا فَقَالَ أَذْهَبُ فَإِنَّ طَلَّاقُكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ^۴».

۱- طلاق، ۱.

۲- طلاق، ۲.

۳- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۹. مغربی، نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۶۲.

۴- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۶، ص ۶۰؛ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۴۹.



محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کند که فرمود: مردی در مجلس امیر مؤمنان علیه السلام بپا خاست و عرض کرد: من زوجه‌ام را در حال پاکی که در آن مجامعتی واقع نشده بود بدون شاهد طلاق گفتم حضرت فرمود: طلاق صحیح نیست بزندگی خود با وی باز گرد.

این روایت به صراحت بیان می‌کند که برای طلاق، شاهد احتیاج است.
«رَوَى بُكَيْرُ بْنُ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَ أَشْهَدَ شَاهِدَيْنِ عَدْلَيْنِ فِي قُبُلٍ عِدَّتِهَا فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَطْلُقَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا أَوْ يَرَجِعَهَا»^۱

بکیر بن أعین گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر گاه مردی همسر خود را در حضور دو عادل طلاق داد در ایام عده نمی‌تواند طلاق دیگر دهد جز آنکه عده‌اش تمام شود یا رجوع کند و بعد طلاق دوم را بدهد.

این روایت در قسمتی بیان می‌کند که حضور شاهد در طلاق لازم است.
«وَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي طَلَقْتُ امْرَأَتِي فَقَالَ أَلَيْكَ بَيْنُهُ فَقَالَ لَا فَقَالَ اغْزُبْ»^۲

مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمده گفت: من همسر خود را طلاق دادم، حضرت فرمود: آیا شاهی داری؟ عرض کرد: نه، فرمود: پی کار خویش رود (کنایه از اینکه طلاق باطل است).

این روایت نیز به خوبی بیان می‌کند که باید در طلاق، شاهد باید باشد.
پس طبق ادله، حضور دو شاهد عادل مذکر در طلاق لازم است و در طلاق خلع نیز شهود باید در زمان پرداخت فدیة حضور داشته باشند.

۳- در حالت طهر

پرداخت فدیة توسط زن، باید در زمان طهر باشد. چون یکی از شرایط طلاق این است که در موقع طهر باشد.

۱ - صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۸۰.

۲ - طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۴۷؛ حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۲۶.



قانون مدنی برای جلوگیری از ازدیاد طلاق و معلوم بودن وضعیت زن از حیث حمل رعایت شرایطی را در زن در زمان طلاق لازم دانسته است.^۱

ماده «۱۱۴۰» ق. م می گوید: «طلاق زن در مدت عادت زنانگی یا در حال نفاس صحیح نیست، مگر اینکه زن حامل باشد یا طلاق قبل از نزدیکی با زن واقع شود یا شوهر غایب باشد بطوری که اطلاع از عادت زنانگی بودن زن نتواند حاصل کند».

ماده «۱۱۴۱» ق. م می گوید: «طلاق در طهر موافقه صحیح نیست مگر اینکه زن یائسه یا حامل باشد».

ماده «۱۱۴۲» ق. م می گوید: «طلاق زنی که با وجود اقتضای سن عادت زنانگی نمیشود وقتی صحیح است که از تاریخ آخرین نزدیکی با زن سه ماه گذشته باشد».

پس در حقوق شرط است که در زمان طلاق، زن خالی از حیض و نفاس باشد و در فقه آمده است: زنی که توسط شوهرش طلاق داده شده باید این شرایط را داشته باشد:

۱- عقد دائم باشد.^۲ یعنی طلاق در عقد دائم وجود دارد و در عقد موقت، طلاقی وجود ندارد (بلکه بذل مدت یا اتمام مدت عقد).

۲- در حالت حیض و نفاس نباشد.

فقها بر این عقیده اند اگر شوهر زنش را در حالت حیض و نفاس طلاق بدهد کار حرامی انجام داده است لذا این طلاق درست و صحیح نیست.^۳ دلیل آنها روایات است مثل روایت ذیل:

«عَلَى بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ لَا طَّلَاقَ إِلَّا عَلَى السُّنَّةِ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ طَلَّقَ ثَلَاثًا فِي مَجْلِسٍ وَامْرَأَتُهُ حَائِضٌ فَقَدْ رَسُولُ اللَّهِ ص طَلَّقَهُ وَقَالَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ رُدَّ إِلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ».^۴

۱- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۵، ص ۱۳.

۲- طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهایه، ص ۵۱۳.

۳- رك: المقنعة: ص ۵۲۶، الكافي في الفقه: ص ۳۰۶.

۴- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۹۶.



علی بن ابی حمزه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: طلاق صحیح نیست مگر طلاق سنت، زیرا عبد الله بن عمر زوجه اش را در یک مجلس واحد در حالی که زن حائض بود طلاق گفت و سه بار صیغه آن را جاری کرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن طلاق را باطل دانست و رد کرد، و فرمود: هر چیز که با کتاب خدا ناساز باشد باید به کتاب باز گردد و همساز شود.

این روایت به خوبی بیان می کند که طلاق در حالت حیض همان طلاق بدعی اهل سنت است که صحیح و درست نیست.

۴- عده طلاق

«عده (به کسر عین و فتح دال مشدد)» اسم مصدر اعتداد و گرفته شده از ریشه عدد است. و در اصطلاح فقهی عبارت است از مدتی که زن پس از جدایی از شوهر یا کسی که اشتباها با او نزدیکی کرده، در حالت انتظار است. و در این زمینه فرقی نمی کند که علت جدایی، طلاق باشد یا فسخ نکاح و یا فوت شوهر و یا بذل مدت و یا انقضای آن باشد.^۱

احکام عده در ماده های ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۸ قانون مدنی ایران که بر مبنای فقه امامیه نوشته شده،^۲ آمده است.^۳ براساس ماده ۱۱۵۰ قانون مدنی ایران، عده مدتی است که عقد ازدواج منحل شده، اما زن نمی تواند شوهر دیگر اختیار کند.^۴ عده زنی که به وسیله طلاق یا فسخ نکاح از شوهرش جدا می شود، سه طهر^۵ (سه دوره پاک شدن از خون حیض) است.^۵

۱- نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲۱۱؛ طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ج ۳، ص ۲۸۶.

۲- صفایی و امامی، مختصر حقوق خانواده، ص ۱۰۶.

۳- شمس، قانون مدنی و قانون مسئولیت مدنی، ص ۲۶۰ تا ۲۶۲.

۴- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، ج ۱، ص ۵.

۵- نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲۱۹؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۳، ص ۲۳.



مستند قرآنی این حکم، آیه ۲۲۸ سوره بقره است: «وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ؛ وَ زَنَانِ طَلَاق داده شده، باید مدت سه پاکی انتظار کشند.»^۱ البته بنابه دیدگاه مشهور میان فقها عده طلاق زن باردار، زمان وضع حمل پایان می یابد.^۲ این حکم شرعی در آیه ۴ سوره طلاق بیان شده است: «وَأُولَئِكَ الْأَحْمَالُ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند). زنانی که در سن حیض قرار دارند، ولی عادت ماهیانه ندارند، باید سه ماه قمری عده نگه دارند.^۳ این فتوا نیز به آیه ۴ سوره طلاق مستند شده است که می گوید: «وَاللَّائِي يُمْسِنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ» (و از زنان، آنان که از عادت ماهانه مأیوس اند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید، عده آنان سه ماه است، و همچنین است آنها که عادت ماهانه ندیده اند).^۴

نتیجه گیری

در جمع بندی و نتیجه گیری پایانی مقاله حاضر فهمیدیم فدیة در طلاق، به عوض و مالی گفته می شود که زنان، در ازای طلاق، هنگام طلاق خلع یا مبارات، باید به همسر خود، بذل نمایند. میزان فدیة، بسته به اینکه نوع طلاق، خلع است یا مبارات، متفاوت است. میزان فدیة طلاق خلع، عین مهر، مالی کمتر، برابر یا بیشتر از میزان مهر است. میزان فدیة طلاق مبارات، صرفاً تا میزان مهریه می باشد. رجوع از فدیة، صرفاً تحت وجود شرایط رجوع و در مدت عده طلاق خلع و مبارات، امکان پذیر می باشد. در مورد ماهیت فدیة، اختلاف نظر دارند؛ ماهیت فدیة مانند طلاق، ایقاعی مستقل است یا قراردادی خاص میان زن و شوهر محسوب می شود و برخی هم قائلان فدیة، ماهیتاً قراردادی خاص میان زن و مرد محسوب می شود که در آن از یک سو زن مالی را به شوهر تملیک می کند و در مقابل این تملیک مرد نیز تعهد به مطلقه نمودن

۱- شیخ مفید احکام النساء، ص ۴۳؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۸، ص ۱۱۶؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۹، ص ۲۱۳.

۲- نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲۵۲؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۳، ص ۲۶.

۳- نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲۳۰؛ محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۳، ص ۲۴.

۴- شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۹، ص ۲۲۹؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲۳۰.



زن می‌نماید. ولی در واقع، فدیّه، یک نوع صلح بین زن و شوهر است. همچنین باید توجه داشت مقدار فدیّه در طلاق خلع و مبارات مشخص شده است و به راحتی می‌توان مبلغ آن را تعیین نمود. میزان فدیّه در طلاق خلع می‌تواند هر مقدار مالی باشد؛ این مال می‌تواند کمتر، بیشتر یا معادل مهریه باشد و این مبلغ به توافق طرفین بستگی دارد. در واقع میزان فدیّه در طلاق خلع محدودیت خاصی ندارد و جلب رضایت شوهر مهم‌ترین نکته آن است.



منابع و مأخذ

قرآن کریم

الف-منابع فارسی

۱. امامی، سید حسن، حقوق مدنی (امامی)، ۶ جلد، انتشارات اسلامیة، تهران - ایران، ه ق
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ مبسوط در ترمینولوژی، تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش، ۱۳۹۸،
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، رهن و صلح، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۷،
۴. حسینی، سید محمد، فرهنگ لغات و اصطلاحات فقهی، قم، اهل بیت (ع)، ۱۴۲۶.
۵. رضایی اصفهانی، محمدعلی، تفسیر قرآن مهر، ۲۴ جلد، پژوهشهای تفسیر و علوم قرآن - ایران - قم، چاپ: ۱، ۱۳۸۷ ه.ش.
۶. زمانی در مزاری، محمد، حقوق خانواده به زبان ساده و ازدواج و طلاق، انتشارات فرانک چاپ اول، ۱۳۸۴
۷. صفایی، سیدحسین؛ و امامی، اسداله؛ حقوق خانواده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۷،
۸. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، ۵ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۸ ه ق
۹. عمید، حسن، فرهنگ عمید، قم، اسوه، ۱۳۸۱.
۱۰. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ۷ جلد، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران، ششم، ۱۴۱۲ ه ق
۱۱. کاتوزیان، ناصر، حقوق خانواده، انتشارات میزان، تهران، ۱۳۸۷.
۱۲. محقق داماد یزدی، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوق خانواده - نکاح و انحلال آن، در یک جلد، قم - ایران، اول، ه ق
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۸ جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: ۱۰، ۱۳۷۱ ه.ش.



ب- منابع عربی

۱۴. ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، أجوبة مسائل و رسائل فی مختلف فنون المعرفة، در یک جلد، دلیل ما، قم - ایران، اول، ۱۴۲۹ هـ ق
۱۵. ابن براج، قاضی، عبد العزیز، المذهب (لابن البراج)، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۶ هـ ق
۱۶. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی؛ العناوین الفقیه؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق
۱۷. حلّی، نجم الدین جعفر بن زهدری، ایضاح ترددات الشرائع، دو جلد، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی - ره، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۸ هـ ق
۱۸. حلبی، ابن زهره، حمزة بن علی حسینی، غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، در یک جلد، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۷ هـ ق
۱۹. حلبی، ابو الصلاح، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، در یک جلد، کتابخانه عمومی امام امیر المؤمنین علیه السلام، اصفهان - ایران، اول، ۱۴۰۳ هـ ق
۲۰. حلّی، شمس الدین محمد بن شجاع القطن، معالم الدین فی فقه آل یاسین، دو جلد، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۲۴ هـ ق
۲۱. خمینی، سید روح اللّٰه موسوی، کتاب البیع (للإمام الخمينی)، ۵ جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ ق
۲۲. راوندی، قطب الدین، سعید بن عبداللّٰه، فقه القرآن (للاوندی)، ۲ جلد، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی - رحمه الله، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۵ هـ ق
۲۳. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، المقنع (للشیخ الصدوق)، در یک جلد، مؤسسه امام هادی علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ ق
۲۴. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة (ط - القدیمة)، ۲ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، مشهد - ایران
۲۵. علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذکرة الفقهاء (ط - القدیمة)، در یک جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۳۸۸ هـ ق



۲۶. عمیدی، سید عمید الدین بن محمد اعرج حسینی، کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۱۶ هـ ق

۲۷. فاضل مقداد حلّی، بن عبد الله سیوری، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ۴ جلد، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی - ره، قم - ایران، اول، ۱۴۰۴ هـ ق

۲۸. فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، ۱۱ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۴۱۶ هـ ق

۲۹. فضل الله، محمد حسین، من وحی القرآن، ۲۵ جلد، دار الملائک - لبنان - بیروت، چاپ: ۱، ۱۴۱۹ هـ ق.

۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۸ جلد، نشر هجرت، قم - دوم، ۱۴۱۰ هـ ق

۳۱. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، الوافی، ۲۶ جلد، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، اصفهان - ایران، اول، ۱۴۰۶ هـ ق

۳۲. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع، ۳ جلد، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی - ره، قم - ایران، اول، هـ ق

۳۳. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامية، تهران - ایران، چهارم، ۱۴۰۷ هـ ق

۳۴. کیدری، قطب الدین، محمد بن حسین، إصباح الشیعة بمصباح الشریعة، در یک جلد، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۶ هـ ق

۳۵. مالک بن أنس، المدونة الكبرى، دار الصادر، بیروت، أوفست، بی تا.

۳۶. وجدانی فخر، قدرت الله، الجواهر الفخریة فی شرح الروضة البهیة، ۱۶ جلد، انتشارات سماء قلم، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۶ هـ ق

ج- مقالات و پایان نامه ها

۳۷. بهمنی فتاح، طلاق توافقی از منظر قانون مدنی، قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۹۱ و رویه قضایی، دانشگاه آزاد قروه، ۱۳۹۷.



۳۸. مافی، همایون؛ فرزندگان، محمد؛ ظهوری، سمیه؛ بررسی فقهی و حقوقی ماهیت طلاق به عوض؛ دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه حقوق اسلامی، سال نوزدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، صص ۴۴۷-۴۶۶.